



الهام واژه‌ها: بررسی نظریه‌های لفظ‌محور در باب الهام کتاب مقدس

محمد حقانی فضل*

چکیده

نظریه‌های الهام (یا بنابر آنچه در سنت اسلامی «وحی» شناخته شده است) به تبیین ارتباط میان خدا و واسطه انسانی در انتقال وحی می‌پردازند. زمانی که نظریه‌ای به مسئله الهامی بودن یک متن مقدس (مثل قرآن یا کتاب مقدس) می‌پردازد، دو مسئله عمده را کانون توجه خود قرار می‌دهد: الف) سازوکار الهام (چگونگی انتقال مطالب خداوند به واسطه انسانی) و ب) محدوده الهام (این که چه میزان از مطالب موجود در یک متن مقدس، الهامی است). مسیحیان نیز بر این اعتقادند که کتاب مقدس آنها الهامی است. دیدگاه‌های آنها در تبیین الهام و وحی به دو دسته تقسیم می‌شوند: نظریه‌هایی که واژه‌های کتاب مقدس را نیز الهامی می‌دانند و نظریه‌هایی که الهام را در جایی ورای الفاظ جست‌وجو می‌کنند. در این مقاله تنها به بررسی دسته اول می‌پردازیم. با توجه به جدی‌تر شدن بحث درباره الهام و وحی در فضای اندیشگی ایران، بررسی نظریه‌های موجود در دیگر فضاها دینی خالی از فایده نخواهد بود.

کلیدواژه‌ها

الهام، کتاب مقدس، الهام لفظ‌محور، وحی، پیامبران.

* پژوهشگر دانشگاه ادیان و مذاهب قم mohamadhaghani@gmail.com

مقدمه

مسیحیان مدعی اند که کتاب مقدس سخن خدا است. این اعتقاد به این معناست که خداوند به نحوی این کتاب را نگاشته است. نحوه ارتباط خدا با انسان در نگارش کتاب مقدس از همان ابتدای مسیحیت ذهن اندیشمندان و الاهی دانان مسیحی را به خود مشغول کرد. آنان در تلاش برای شرح و تبیین چگونگی این ارتباط بودند. به واقع، نظریه‌های الهام به نظریه‌هایی اشاره دارد که سعی دارند نحوه نگارش کتاب مقدس را بیان کنند. این نظریه‌ها به دو مسئله عمده می‌پردازند: اولین مسئله این است که خدا چگونه این مطالب را به نویسندگان انتقال داده است و به عبارتی سازوکار الهام چگونه است؛ و مسئله دوم این است که چه مقدار از کتاب مقدس الهامی است، تمام آن یا بخش‌هایی از آن و به عبارتی محدوده الهام چیست. در ادامه سعی کرده‌ایم که به معرفی بخشی از این نظریه‌ها در جهان مسیحیت پردازیم. در واقع، آنچه در ادامه بیان می‌کنیم تنها بخشی از نظریات الهام در باب کتاب مقدس است که ذیل عنوان «نظریه‌های لفظ‌محور» می‌گنجند.

ذکر این نکته لازم است که الهام (inspiration) در الهیات مسیحی معنایی بسیار نزدیک به وحی در اصطلاح اسلامی آن دارد. از این‌رو، این نظریه‌ها را می‌توان با نظریه‌های اندیشمندان مسلمان درباره وحی قرآنی مقایسه نمود.

الهام در کتاب مقدس

کتاب مقدس درباره الهام اندک سخن گفته است (Bowden 2005, 629) در واقع، در کتاب مقدس، این مطلب که این نوشته‌ها از جانب خدا هستند، مسلم فرض شده است و به همین دلیل، معرفی نظام‌مندی از الهام و توضیحی درباره سازوکار آن نیامده است.

عبارت‌های بسیار اندکی در کتاب مقدس وجود دارند که می‌گویند نوشته‌های کتاب مقدس را خود خدا مستقیماً نوشته است. روشن‌ترین نمونه این عبارت‌ها را می‌توان در سفر خروج دید: «و خداوند به موسی گفت: نزد من به کوه بالابیا و آنجا باش تا لوح‌های سنگی و تورات و احکامی را که نوشته‌ام تا ایشان را تعلیم نمایی به تو دهم» (خروج ۲۴، ۱۲).

آنچه در کتاب مقدس بیشتر به چشم می‌آید آن است که کلام خدا توسط یک فرد





واسطه منتقل می‌شود. بسیاری از اوقات، اعلان پیام خدا با چنین عبارتی آغاز می‌شود: «خدا می‌گوید...»؛ برای مثال، داوود ادعا می‌کند که «روح خداوند به وسیله من متکلم شد و کلام او بر زبانت جاری گردید» (دوم سموئیل ۲۳:۲). حزقیال نیز می‌گوید: «آنگاه روح خداوند بر من نازل شده، مرا فرمود: «بگو که یهوه چنین می‌فرماید:....» (۵، ۱۱).

در عهد قدیم نقل شده است که خداوند انسان‌های مخصوصی را به کار می‌گیرد تا کارها و مأموریت‌هایی را انجام دهند؛ مانند جایی که خدا هنرمندان و پیشه‌وران را به وسیله روح القدس به کار می‌گیرد تا برای عبادت خداوند وسایلی بسازند (خروج ۳۱، ۱-۱۱). و یا روح خداوند بر جدعون و یفتاح قرار می‌گیرد تا بتوانند بنی اسرائیل را در نبرد با دشمنانشان هدایت کنند (داوران ۶، ۳۴؛ ۱۱، ۲۹). عبارات مذکور نشان می‌دهند که واسطه‌های انتقال کلام خداوند نیز از جمله این افراد هستند. کتاب مقدس معمولاً مأموریت از سوی خدا را با اصطلاح «فرود روح القدس بر افراد برگزیده» بیان می‌کند و پیامبران عهد قدیم را نیز کسانی معرفی می‌کند که از روح پُر هستند و توسط روح خدا انگیزه شده‌اند (هوشع ۹، ۷؛ میکاه ۳، ۸؛ حزقیال ۲، ۲، ۱۱، ۵؛ اشعیا ۴۲، ۱، ۶۱، ۱). بهره‌مندی از روح خدا در چنین آیات و عبارتهایی، نشان از رابطه‌ای میان خدا و انسان دارد که از آن با نام «الهام خداوند» یاد می‌شود؛ اما عهد قدیم به‌طور واضح و شفاف درباره سازوکار و چگونگی این الهام سخن نمی‌گوید.

تعالیم عهد جدید در این باره نیز با آنچه در عهد قدیم آمده است، مطابقت دارد. مسیح به شاگردان خویش می‌گوید:

آنگاه که شما را برابر کنیسه‌ها و حاکمان و صاحبان قدرت برند، دل‌نگران آن مباشید که چه‌سان از خویشان دفاع کنید یا چه بگویید، چه روح القدس همان دم شما را خواهد آموخت که چه بگویید.

این آیه نشان می‌دهد که روح القدس است که به‌جای رسولان سخن می‌گوید (Pink 1981, 51). اما آنچه مهم است نحوه الهام نوشته‌های مقدس است؛ زیرا الهامی که امروز در دسترس است مجموعه‌ای است از کتاب‌ها و نوشته‌هایی که به انبیاء و رسولان منسوب‌اند. عهد قدیم

سخن چندانی درباره نسبت این مکتوبات با خدا و یا آنها با الهام نگفته است؛ اما رابطه میان الهام و متن در دوره عهد جدید آشکارتر شد؛ زیرا در آن زمان کتاب‌های عهد قدیم به صورت مکتوب بودند. در مرقس (۱۲، ۳۶) می‌خوانیم که عیسی در هنگام اشاره به عباراتی از مزامیر می‌گوید: «داود در روح القدس می‌گوید که...». این رابطه میان نوشته‌ها و الهام در اعمال رسولان آشکارتر بیان می‌شود، آنجا که می‌گوید: «برادران، آن آیه کتاب مقدس باید محقق می‌گشت که در آن، روح القدس از زبان داوود پیشاپیش از یهودا سخن گفته است» (۱، ۱۶). همچنین، نویسنده کتاب رساله به عبرانیان هنگام نقل آیات ۷ تا ۱۱ از مزمور ۹۵، آن را چنین بیان می‌کند: «بدین سبب، همچنان که روح القدس می‌گوید:» (۳، ۷). این عبارات به صورت مستقیم یا غیرمستقیم مدعی می‌شوند که این نوشته‌های مکتوب شده، الهامی‌اند.

۸۹



الهام واژه‌ها: بررسی نظریه‌های لفظ‌محور...

کلیدی‌ترین عبارت در این زمینه، آیه ۳: ۱۶ از رساله پولس به تیموتائوس است که می‌گوید: تمامی کتب از الهام خداست». مسیحیان مدعی‌اند این آیه به صراحت کتاب مقدس را الهامی دانسته است. اصل یونانی واژه‌ای که در این آیه به «الهام» ترجمه شده است به معنای «دمیدن» است. در واقع، معنای الهام، دمیدن روح الهی به انسانی است که تحت تأثیر روح القدس، کلام خداوند را به دیگران می‌رساند (Law 2001, 49). بنابراین، مسیحیان هم افراد واسطه در انتقال کلام خدا و هم نوشته‌هایی را که از روح خدا بهره‌مند شده‌اند «مُلْهَم» می‌نامند.

اما علی‌رغم این اشاره‌های موجود در عهدین، کتاب مقدس بیان قطعی و روشنی درباره سازوکار الهام و یا محدوده آن ندارد.

نظریه الهام در مسیحیت

در دوره‌های نخستین مسیحیت، عقیده ثابتی درباره سازوکار الهام و وحی مطالب کتاب مقدس وجود نداشت. این کم‌توجهی به چگونگی الهام تا مدت‌ها ادامه داشت. کلیسا و آبا و اجداد هرگز تلاش نکردند تا یک باور قطعی را درباره الهام شکل دهند و اعتقادنامه‌ها نیز به معنا و سازوکار الهام نپرداختند. این کم‌توجهی به دو علت بود: اول این که حجیت کتاب



مقدس زیرمجموعه حجیت کلیسا بود؛ یعنی حجیت این کتاب بخشی از سنتی به حساب می‌آمد که عیسی به شاگردان و آنان به نسل‌های بعدی داده بودند و دوم این که آباء کلیسا اهمیت و محوریت کتاب مقدس را مسلم انگاشته بودند و چندان لازم نمی‌دیدند که به بحث‌های جدی برای اثبات این امر بپردازند.

فقدان نظریه پردازی در باب چگونگی رابطه میان خدا و نویسندگان کتاب مقدس در دوره آباء کلیسا نیز مشاهده می‌شود. آباء کلیسا به ندرت میان مکاشفه (revelation) و الهام (inspiration) فرق می‌گذاشتند (Focant 2004, 719) اما به تدریج در اوایل قرون وسطا، نظریه‌هایی در باب چگونگی الهام در جهان مسیحیت شکل گرفت که متأثر از اندیشه رومی-یونانی بود. بعدها و در دوره مدرسی با تأثیر از مکتب ارسطو مدل پیشرفته‌تری از نظریه موجود در دوره‌های اولیه ارائه شد. در زمان اصلاح دینی آموزه الهام کتاب مقدس به یک مسئله مهم الاهیاتی تبدیل شد؛ زیرا با طرح شعار «فقط کتاب مقدس»، ضروری بود تا جایگاه کتاب مقدس تا حد امکان مستحکم شود. اولین بیان‌های محکم و قوی در باب نظریه‌های لفظ محور را می‌توان در نوشته‌های الاهی دانان دوره ارتدوکسی پروتستان (۱۶۰۰-۱۷۵۰) یافت (Bowden, 2005, 629). اما نگاه انتقادی‌ای که از زمان روشنگری حاکم شد و تاکنون نیز ادامه یافته است، بحران عظیمی برای اعتقاد به الهامی بودن کتاب مقدس پدید آورد و بحث از الهامی بودن این کتاب به یک مشکل الاهیاتی تبدیل شد. این مشکل باعث شد که مسئله الهام و نظریه پردازی در باب آن جایگاهی مهم در الاهیات بیابد.

در مواجهه با این مشکل، سه رویکرد پدید آمد: برخی از محققان از اصل ادعای الهامی بودن کتاب مقدس دست کشیدند. در عمل، این رویکرد بیشتر نقادان مدرن کتاب مقدس است. بسیاری از آنان «الهام» را اصطلاحی گنگ و متروک می‌دانند. اما دو گروه دیگر به دنبال آن هستند تا به نحوی از الهامی بودن کتاب مقدس دفاع کنند (Bowden 2005, 629). نظریه‌های دو گروه اخیر را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: «محافظه کار» و «لیبرال». رویکرد محافظه کارانه در بسیاری از جنبه‌ها، همان نگاه پیش از روشنگری را حفظ کرده است. شدیدترین و بنیادگراترین حامیان این رویکرد اعتبار و صحت بسیاری از مسائل علمی

جدید را انکار می‌کنند و نتایج تحقیقات جدید کتاب مقدسی را رد می‌کنند. حتی صورت‌های میانه‌روتر این نظریه نیز که توجه بیشتری به علوم جدید و تحقیقات کتاب مقدسی دارند، همچنان به این که خدا مستقیماً در جهان دخالت می‌کند معتقدند و در تلاش اند تا میان علوم جدید و این باور آشتی برقرار کنند. رویکرد دوم که معمولاً «رویکرد لیبرال» نامیده می‌شود، با آغوشی باز جهان‌بینی علمی و نتایج نقادی کتاب مقدس را می‌پذیرد و سعی می‌کند که نظریه الهامی بودن را با این مسائل سازگار کند (Low 2001, 43). اما اصطلاح‌های محافظه‌کار و لیبرال، چندان دقیق نیستند؛ زیرا این تعابیر چندان روشن و قطعی نیستند و گاه آنچه برای برخی لیبرال به نظر می‌رسد در نظر برخی دیگر محافظه‌کارانه و بنیادگرایانه است.

معیار دیگری نیز برای دسته‌بندی نظریه‌ها درباره الهامی بودن وجود دارد و آن تقسیم این نظریه‌ها به قیاسی (deductive) و استقرایی (inductive) است. نظریه‌های قیاسی نظریاتی هستند که از علت به معلول حرکت می‌کنند، ویلیام آبراهام (William Abraham)، متأله متدیست، این نظریات را چنین تعریف کرده است:

نظریات قیاسی یک ادعای الاهیاتی در باب معنای الهام و وحی را پایه قرار می‌دهند و می‌کوشند تا از آن، نتیجه بگیرند که کتاب مقدس باید چگونه باشد یا دربردارنده چه چیزی باشد (Trembath 1987, 8).

این نظریه‌ها پیش‌فرض‌های مشخصی در باب خدا و کتاب مقدس دارند؛ مانند این که خدا نمی‌تواند دروغ بگوید، او به علت مهربانی‌اش باید وحی‌ای بی‌خطا و معتبر به انسان بدهد (تیسن، بی تا، ۶۵-۶۶). و بر اساس این پیش‌فرض‌ها نتیجه می‌گیرند که کتاب مقدس الهامی و کاملاً صحیح است. اما در مقابل، نظریه‌های استقرایی، از معلول به سمت علت حرکت می‌کنند. این نظریه‌ها نقطه آغاز خویش را «پدیدار» کتاب مقدس قرار می‌دهند؛ یعنی مطالب و ویژگی‌های کتاب را بررسی می‌کنند و بر اساس آنها می‌گویند که این کتاب الهامی است یا نه و اگر الهامی است چه بخشی از آن الهامی است (Low 2001, 44). در واقع، این نظریه‌ها سعی در ایجاد تعادل میان نقش انسان و خدا در وحی و الهام کتاب مقدس





دارند (Trembath 1987, 5). اما این دسته‌بندی نیز ایراداتی دارد؛ برای مثال، کسانی که طبق این دسته‌بندی قیاسی نامیده می‌شوند، خود را قیاسی نمی‌دانند؛ یعنی معتقد نیستند که پیش‌فرض‌هایی را بر کتاب تحمیل کرده‌اند، بلکه می‌گویند این مطالب (مانند کلام‌خدا بودن این نوشته‌ها) را از خود کتاب گرفته‌اند و شواهدی نیز بر ادعای خود دارند (Low 2001, 44). دسته‌بندی دیگری نیز وجود دارد و آن دسته‌بندی نظریه‌های موجود به نظریه‌های «لفظ‌محور/ لفظی» و «غیرلفظی/ مفهومی» است. اصطلاح «لفظ‌محور» به نظریه‌هایی اشاره دارد که الهام کتاب مقدس را در واژه‌ها و متن کتاب مقدس قرار می‌دهند. بر اساس این نظریه‌ها، خدا صرفاً نویسندگان را برنیا نگیخته است تا این متون را بنویسند، و یا این که صرفاً «مطلب» را به آنان القا کرده باشد، بلکه انتخاب «واژه‌ها» را نیز به آنان الهام کرده است (Bowden 2005, 629).

ویژگی این نظریه‌ها این است که تأکید زیادی بر این مطلب دارند که «واژه‌ها» واسطه ارتباط خدا و انسان هستند و این «واژه‌ها» الهامی و وحیانی‌اند. این تأکید بر واژه‌ها، به این معنا که محتوا و پیام این واژه‌ها اهمیت ندارند؛ بلکه بر این تأکید دارند که نمی‌توان این پیام را از نحوه بیان و الفاظ کتاب مقدس جدا کرد. بیشتر نظریه‌های محافظه‌کارانه و قیاسی ذیل نظریه‌های «الهام لفظ‌محور» دسته‌بندی می‌شوند.

اصطلاح «الهام غیرلفظی» به آن دسته از نظریه‌ها اشاره دارد که جنبه الهامی کتاب مقدس را چیزی غیر از واژه‌های آن می‌دانند. این نظریه‌ها عمدتاً محتوای دینی و یا اخلاقی کتاب مقدس را الهامی می‌دانند و در واقع متن کتاب مقدس را صرفاً ظرف و قالبی برای آن محتوا می‌دانند؛ از این رو، انتقال این معانی و وحیانی بر صحت و درستی تمام کلمات متون کتاب مقدس مبتنی نیست. بیشتر نظریه‌هایی که آنها را لیبرال و یا استقرایی می‌نامند در ذیل این دسته قرار می‌گیرند.

البته باید توجه داشت که این دسته‌بندی نیز خط دقیق و پررنگی میان نظریه‌های موجود نمی‌کشد. در واقع، میزان تأکید بر لفظ نسبی است. در ادامه به سه نظریه مشهور لفظ‌محور (نظریه ابزاری، نظریه لفظی و نظریه املائی) می‌پردازیم.

نظریه‌های غیرلفظی بسیار متنوع و پر تعداد هستند؛ زیرا بسیاری از الاهی دانان پروتستان و حتی کاتولیک به نظریه پردازی در این باب پرداخته‌اند. بررسی هر دو دسته نظریه‌ها در یک مقاله امکان پذیر نیست، از این رو در این مقاله تنها به نظریه‌های لفظ محور - که به فضای کنونی اندیشه اسلامی نیز نزدیک تراند - می پردازیم.

نظریه ابزاری

در دوره‌های نخستین مسیحیت، نظریه ابزاری (Instrumental theory of Inspiration) نظریه حاکم در باب الهام بود. این نظریه به شدت متأثر از نظریه افلاطونی درباره الهام بود که آن را حالتی جذبه‌ای می داند که در آن حالت خدا شخصیت فرد و قوای فکری او را به حالت تعلیق درمی آورد تا از این طریق پیام خویش را منتقل کند (Bowden 2005, 629).

در دنیای باستان معمولاً تألیف یک متن ادبی را به نماینده یک خدا یا الهه شعر و موسیقی (muse) نسبت می دادند و آن خدا یا الهه را عامل اصلی خلاقیت شاعر یا پیش گو می دانستند. فرد ملهم را اندکی بیش از یک ابزار منفعل در دستان خدا یا الهه می دانستند. چنین الهامی معمولاً با تغییرات شدید بدنی همراه بود و همین تغییرات نیز نشانه الهام شمرده می شد. اعتقاد بر این بود که خدا یا الهه شعر و موسیقی، جذبه‌ای در درون فرد ملهم پدید می آورد که این حالت شخصیت فرد گیرنده را به تعلیق درمی آورد و در نتیجه، او به بلندگویی منفعل برای خدا تبدیل می شد. ویرژیل^۲ توصیفی دقیق و روشن از تغییرات بدنی برآمده از چنین الهامی ارائه می دهد. او می نویسد پس از آن که آپولو نیبه را در تسلط خویش گرفت:

ناگهان چهره و رنگ او تغییر کرد و موهای او آشفته شد. سینه او بالا و پایین می شد و قلب در حال انفجار او دیوانه و وحشی بود (Law 2001, 50).

افلاطون در چند مورد از گفت و گوهایش به مسئله الهام پرداخته است. او در فایدروس (Phaedrus) الهام شاعرانه را به «نوعی تصرف و دیوانگی» که الهه موسیقی در شاعر پدید می آورد، توصیف می کند. سقراط نیز با اشاره به این که الهه شعر و موسیقی و یا خدا شخصیت و استعدادها را عقلانی فرد ملهم را به تعلیق درمی آورد، می گوید «شاعران اشعار





عالی خویش را نه به واسطه هنرشان بلکه به واسطه الهام می گویند» (Law 2001, 50-52). در واقع، تلقی باستانی چنین بود که شاعران دریافت کنندگانی منفعل اند که صرفاً به عنوان مجرای برای انتقال پیام خدا عمل می کنند. شخص مُلهم هیچ نقشی در این فرایند ندارد، جز آن که مجرای را برای ارتباط خدا با انسان‌ها در اختیار می گذارد.

آیه‌ها و عبارتهای متعددی در کتاب مقدس وجود دارد که به نظر شبیه به تلقی رومی-یونانی از الهام هستند. مهم‌ترین عبارتهای در تأیید نظریه ابزار الهام آیه‌هایی هستند که می گویند خدا با دهان فرد برگزیده سخن می گوید؛ مانند این آیه‌ها:

برادران، آن آیه کتاب مقدس باید محقق می گشت که در آن، روح القدس از زبان داوود... سخن گفته... (اعمال رسولان ۱، ۱۶).

خدا بدینسان آنچه را پیشاپیش از زبان جمله پیامبران اعلام کرده بود، محقق گردانید (همان ۳، ۱۶).

پروردگارا... تو به میانجی روح القدس و از زبان پدر ما و بنده خویش داوود گفتی... (همان ۴، ۲۵).

در عهد قدیم نیز آیاتی وجود دارد که حتی به نحو روشن تری این تلقی از الهام را تأیید می کنند؛ مانند آیاتی که می گویند خداوند سخن خود را در دهان پیامبر گذاشته است:

آنگاه خداوند دست خود را دراز کرده، دهان مرا لمس کرد و خداوند به من گفت: «اینک کلام خود را در دهان تو نهادم...» (ارمیا ۱، ۹).

و خداوند می گوید: «اما عهد من با ایشان این است که روح من که بر تو است و کلام من که در دهان تو گذاشته‌ام...» (اشعیا ۵۹، ۲۱؛ مقایسه کنید با خروج ۴، ۱۵-۱۶؛ ارمیا ۱۵، ۱۹؛ حزقیال ۳، ۲۷؛ ۱۱، ۵).

یکی دیگر از تصاویری که مؤید این تفسیر از الهام است، مواردی است که خدا و یا نماینده خدا طوماری را به پیامبر می دهد تا آن را بخورد:

سپس آوای آسمان که آن را بشنیده بودم، دگر بار با من به سخن درآمد: «برو و طومار کوچک بر گشوده‌ای را که در دست فرشته ایستاده بر دریا زمین

است، برگیر... فرشته... مرا گفت: «برگیر و آن را بخور...». طومار کوچک را از دست فرشته برگرفتم و آن را بلعیدم؛ در دهانم، به شیرینی انگبین بود، لیک چون آن را بخوردم، احشای مرا از تلخی آکند. آنگاه مرا گفتند: «دگر بار باید بر ضد خیل اقوام و ملت‌ها و زبان‌ها و پادشاهان نبوت کنی» (مکاشفه ۱۰، ۸-۱۱؛ مقایسه کنید با حزقیال ۲، ۸؛ ۳، ۳؛ عزرا ۱۴، ۳۹؛ ارمیا ۱۵، ۱۶).

در کتاب مقدس مؤید دیگری نیز می‌توان برای این تلقی از الهام دید. کتاب مقدس در موارد متعددی گزارش می‌دهد که افرادی که روح خداوند بر آنان فرود می‌آید تجربیاتی شدید دارند:

پطرس نزدیک ساعت ششم بهر دعا به بام برآمد. گرسنه شد و خواست چیزی بخورد. باری در همان زمان که برای او طعام مهیا می‌کردند، حال جذب به او دست داد. دید آسمان گشوده گشت و چیزی مانند سفره‌ای عظیم که چهار گوشه آن گره خورده بود، از آن به سوی زمین فرود آمد... (اعمال رسولان ۱۰، ۹-۱۲)

اما آواز سخنانش را شنیدم؛ و چون آواز کلام او را شنیدم، به روی خود بر زمین افتاده، بیهوش گردیدم (دانیال ۱۰، ۹؛ مقایسه کنید با اول سموئیل، ۱۹، ۲۰-۲۴؛ حزقیال ۳، ۱۲-۱۴).

این نظریه در سنت ابراهیمی قبل از مسیحیت نیز رایج بود؛ فیلون در توضیح الهام، نظریه‌ای شبیه به همین نظریه را ارائه می‌دهد. او عقل انسانی را به خورشید تشبیه می‌کرد که حضورش موجب روشنایی ذهن انسان می‌شود؛ اما با آمدن جذبه‌الاهی روشنایی ذهن انسان نیز می‌رود و انسان دچار جذبه و بی‌خودی می‌شود؛ زیرا با آمدن نور الاهی نور عقل از بین می‌رود. در زمان الهام...

نبی حتی هنگامی که در ظاهر سخن می‌گوید... اندام‌های سخن، دهان و زبان [ش] همگی در اختیار کسی دیگر است و اراده او را اعلام می‌کند. آن کس که از دیده ما پنهان است، با مهارت استادی چیره‌دست بر تارها زخمه





می‌زند و از آنها نغمه‌هایی شیرین و آهنگ‌هایی گوناگون پدید می‌آورد (پیترز، ۱۳۸۴، ۲/۴۴).

بر همین اساس است که در جایی دیگر می‌گویید:

هیچ یک از بیانات نبی هرگز از خودش نیست؛ او یک مترجم است که وقتی به‌طور ناخودآگاه از الهام پر شد، کسی دیگر وی را در همه گفته‌هایش تحریک می‌کند. در آن هنگام، عقل (بشری) رخت برمی‌بندد و قلعه را به میهمان و مستأجر تازه‌ای یعنی روح القدس واگذار می‌کند، تا بر اندام صوتی بنوازد و صداهایی از آن برانگیزد که آشکارا بیانگر پیام نبوی اوست (همان).

در عهد جدید به‌روشنی از تبعیت نویسندگان انسانی کتاب مقدس از روح القدس سخن گفته شده است:

نبوت هرگز به اراده بشری نیامده است؛ بلکه به انگیزش روح القدس، آدمیانی از سوی خدا سخن گفته‌اند (دوم پطرس ۱، ۲۱؛ نیز ببینید اعمال ۴، ۲۵).

به همین دلیل آباء اولیه کلیسا برای توضیح چگونگی تبعیت نویسندگان کتاب مقدس از روح القدس، نویسندگان انسانی کتاب مقدس را به اموری چون دهان، انگشت، ساز، نماینده و یا خادم خدا تشبیه می‌کردند (Metzger & Coogan 1993, 304). دفاعیه‌نویس قرن دوم، آتناگوراس (م ۱۷۷) (Athenagoras) با پیروی از نظریه فیلون، گفت: «روح خداوند دهان پیامبران را همچون ابزاری به حرکت درمی‌آورد... روح القدس آنان را همچون نوازنده‌ای که در فلوت خویش می‌نوازد به کار می‌گرفت» (Focant 2004, 719).

بسیاری از آباء کلیسا در تبیین سازوکار الهام، تشبیهاتی شبیه به این آورده‌اند؛ برای مثال، آگوستین در جایی می‌نویسد که مسیح نویسندگان کتاب مقدس را همچون دستان خویش به کار گرفت و یا گریگوری کبیر، نویسندگان کتاب مقدس را به قلمی در دستان خدا تشبیه می‌کند (Law 2001, 54). به نظر می‌رسد چنین گفته‌هایی متأثر از تلقی ابزاری از الهام باشند.

بسیاری از آباء کلیسا با پیروی از افلاطون، معتقد بودند که شخصیت فرد ملهم در زمان الهام به تعلیق درمی‌آید. آمبروس (۳۳۹-۳۹۷)، از آشنفگی ذهن پیامبر در زمان الهام سخن

می گوید (Ibid). همچنین گفته می‌شد که برای دریافت وحی الاهی «کافی بود که خودشان را صادقانه تسلیم عمل روح القدس می‌کردند، تا آن زخمه الاهی از آسمان فرود بیاید و آنان را دقیقاً همانند ابزارهای موسیقی به کار بگیرد و واقعیات الاهی را بر ما آشکار سازد» (Focant 2004, 719).

اما ظهور بدعت مونتانیسم در قرن دوم، باعث شد که نظریه خلسه‌مانند بودن الهام به‌طور روزافزونی مورد تردید واقع شود (Forestell 2003, 493). مونتانیست‌ها تأکید بسیاری بر خلسه‌ای بودن وحی الاهی داشتند. رهبران این فرقه (مونتانوس (Montanus)، پریسیلا (Priscilla) و ماکسیمیلا (Maximilla)) مدعی بودند که پیام‌هایی را از روح القدس دریافت می‌کنند. آنان هشیاری خویش را در هنگام دریافت و انتقال این پیام‌ها از دست می‌دادند. ترتولیان نیز پس از پیوستن به مونتانیست‌ها نظریه ابزار الهام را پذیرفت و نوشت:

زمانی که فردی در روح القدس است، به‌ویژه زمانی که جلال الاهی را دیده است و یا خدا به‌وسیله او سخن می‌گوید، ناگزیر حواس و درک خویش را از دست می‌دهد؛ زیرا او تحت سلطه خدا قرار گرفته است (Law 2001, 54).

در واقع، در پی مناقشه مونتانیسم، این نظریه که نویسندگان کتاب مقدس نیز در حالت دریافت الهام دچار خلسه می‌شده‌اند، نظریه‌ای اشتباه دانسته شد. به همین دلیل ایپفانیوس (Epiphanius) معتقد بود که میان الهام نویسندگان کتاب مقدس و الهام مونتانیست‌ها تمایز و تفاوت جدی‌ای وجود دارد و - بر خلاف آنچه مونتانیست‌ها می‌گویند - نویسندگان ملهم کتاب مقدس، هشیاری و آگاهی خویش را از دست نمی‌دادند، بلکه پیامی که به ذهنشان وارد می‌شد را می‌فهمیدند.

به تدریج نقش شخصیت نویسندگان در فرایند الهام نمایان‌تر و برجسته‌تر شد. در نتیجه هیپولیتوس (Hippolytus) (۱۷۰-۲۳۵) هرچند نویسندگان کتاب مقدس را به زخمه‌ای^۳ در دستان روح القدس تشبیه می‌کرد، اما سازوکار الهام را چنان تصویر می‌کرد که جایی نیز برای دخالت انسان در تألیف نوشته‌های کتاب مقدس باقی بماند. او می‌گفت که «الهام» ذهن نویسندگان را مختل نمی‌کرد بلکه آن را روشن می‌کرد. این تلقی از الهام را می‌توان در





نوشته‌های اریگن نیز ردیابی کرد؛ او میان الهام مقدس و الهام مشرکان تمایز می‌گذاشت و می‌گفت بر خلاف نویسندگان مشرک، قوه فهم و درک نویسندگان کتاب مقدس به تعلیق در نمی‌آمد، بلکه آنان قادر بودند که حقایق الهی را با روشنی بیشتری بفهمند (Ibid., 54-5).

این تلقی از الهام بر الاهیات قرون وسطا نیز حاکم بود و نظریه مدرسی در باب الهام را می‌توان نسخه پیشرفته‌تر همان چیزی دانست که در سده‌های اولیه شکل گرفته بود. الاهی‌دانان قرون وسطا از بسیاری جهات، تنها به متقن و نظام‌مند کردن نظریه موجود در دوره آبا پرداختند.

نظریه «کلاسیک» در قرون وسطا، ترکیبی بود از همین نظریه با ایده‌هایی که از فلسفه ارسطو اخذ شده بود (Bowden 2005, 629). تمایزی که ارسطو میان علت فاعلی اصلی (principal efficient cause) و علت فاعلی ابزاری (instrumental efficient cause) می‌گذاشت، یکی از مؤلفه‌های مهم در شکل دهی به این نظریه بود.

تمایز این دو نوع علت را به روشنی می‌توان در مثال «کسی که با گچ می‌نویسد» نشان داد. گچ علت فاعلی ابزاری است. بر پایه ویژگی‌های گچ است که یک نوشته پدید می‌آید. گچ علت فاعلی ابزاری است؛ زیرا «ابزار»ی است که به وسیله آن نوشته پدید آمده است. اما این خود گچ نیست که نوشته را پدید می‌آورد؛ زیرا گچ استعداد و توانایی اندیشیدن که زیربنای نوشتن است را ندارد. شخصی که گچ را در دست دارد، علت فاعلی اصلی است که گچ را به گونه‌ای به کار می‌گیرد که نوشته پدید آید. این شخص علت فاعلی اصلی است؛ زیرا اوست که تصمیم می‌گیرد که بنویسد و گچ را به کار می‌گیرد تا نوشته را پدید آورد. علاوه بر این، آن شخص به‌عنوان علت فاعلی اصلی، با گچ کاری انجام می‌دهد که خود گچ به تنهایی توانایی آن را نداشت؛ البته ویژگی‌های گچ نیز برای آن که انسان بتواند با آن بنویسد مهم است (Law 2001, 57)؛ زیرا ابزارها زمانی هم که به کار گرفته می‌شوند، اثری هماهنگ با ماهیت خود پدید می‌آورند؛ برای مثال، یک اره به گونه‌ای طراحی شده است که چوب را ببرد و یک فلوت برای ایجاد آهنگ طراحی شده است (Forestell 2003, 494).

الاهی دانان قرون وسطا فرد مُلهم را به تکه گچ تشبیه کردند که وسیله‌ای است که ارتباط الاهی را ممکن می‌سازد. البته، این به آن معنا نیست که آن افراد همچون وسیله‌ای بی‌جان در دستان خدا بودند؛ زیرا ویژگی‌ها و توانایی‌های آنان (همچون اندیشه و زبان) بود که این امکان را برای خدا پدید آورد تا آنان را برای انتقال پیام خویش به کار گیرد. خدا به‌عنوان پدیدآورنده پیام و به‌عنوان کسی که انسان‌ها را برای انتقال پیام خویش به کار می‌گیرد، علت فاعلی اصلی است. خداست که استعدادها و توانایی‌های فرد ملهم را به کار می‌گیرد تا پیام خویش را منتقل سازد. بنابراین، این پیام از آن خداست و به همین دلیل «کلام خدا» نامیده می‌شود؛ این پیام «کلام نویسندگان» نیز هست؛ زیرا به واسطه توانایی‌ها و قابلیت‌های آنان منتقل شده است. نکته دیگر آن که همچنان که گچ در دستان فرد نویسنده، چیزی را پدید می‌آورد که فراتر از توانش است، نویسندگان کتاب مقدس نیز در دستان خداوند از توان عادی بشر فراتر می‌روند (Law 2001, 57).

۹۹



الهم واژه‌ها: بررسی نظریه‌های لفظ‌محور...

تفسیر الهام به این شکل و شیوه را می‌توان در آثار بسیاری از الاهی‌دانان دوره مدرسی مشاهده کرد. آلبرت کبیر (حدود ۱۲۰۰-۱۲۸۰) برای اشاره به نقش خدا و نویسندگان انسانی در این فرایند، از «علت فاعلی نخستین» (primary efficient cause) و «علت فاعلی بعدی» (next efficient cause) سخن گفت. توماس آکویناس روح القدس را «نویسنده اصلی» (principal author) و انسان‌ها را «نویسندگان ابزاری» (instrumental author) می‌نامید. و هنری اهل گنت (۱۲۱۷-۱۲۹۳) به خدا با عنوان «نویسنده اصلی و واقعی» اشاره می‌کرد و به نویسندگان انسانی، با عنوان «نویسنده ثانوی»، که به‌عنوان نماینده عمل می‌کند، اشاره می‌کرد؛ البته، گاه نویسندگان انسانی را «نویسنده واقعی، اگرچه درجه دو» می‌نامید (Focant 2004, 720).

بر این نظریه اشکالاتی وارد شده است، از جمله این که بنابر این نظریه، شخصیت فرد ملهم به تعلیق درمی‌آید؛ اما در کتاب مقدس نشانه‌هایی از حضور شخصیت نویسندگان کتاب مقدس وجود دارد. کتاب‌های گوناگون کتاب مقدس شخصیت نویسنده را در سبک نوشتار و واژگان به کار رفته نشان می‌دهند، و ویژگی‌های شخصی آنان معمولاً در اندیشه‌ها،



دیدگاه‌ها، دعاها و حتی ترس‌های آنان مشهود است (Chafer & Walvoord 1974, 17). در مقایسه با نظریه الهام ابزاری دوره آبا، نظریه مدرسی با تأکید بر این که قابلیت‌های انسانی، خدا را قادر می‌سازند که پیام خویش را منتقل کند، فضای بیشتری برای توجه به نقش انسان در فرایند الهام گشوده است و به نحو روشن‌تری بیان می‌کند که چگونه ذهن فرد ملهم استقلال و آگاهی خود را در زمان الهام حفظ می‌کند؛ اما این نظریه نیز به همان نقص سابق مبتلا است؛ یعنی شخصیت فرد ملهم در جریان الهام محو می‌شود. البته، نظریه مدرسی در مثال گچ صحیح است؛ زیرا گچ ذهن و اراده ندارد، اما درباره نویسندگان کتاب مقدس این مسئله همچنان مطرح است که خداوند چگونه آن افراد را بی‌آن که آنان را به وسیله‌ای منفعل (همانند یک تکه گچ) تبدیل کند، به کار گرفته است (Law 2001, 57).

مسئله دیگری که در باره این نظریه مطرح است این است که مطالعات مدرن فرایند تاریخی پیچیده‌ای را نشان می‌دهند که به پیدایش نوشته‌های کتاب مقدس انجامیده است. وحی و مکاشفه الهی، پیش از آن که در کتاب مقدس ثبت شود، در تاریخ اسرائیل و در زندگی مسیح رخ داده است؛ بنابراین، کتاب مقدس مکاشفه‌ای تدریجی را ثبت کرده است. شیوه نگارش کتاب مقدس نیز مطابق با روش‌های نگارشی مرسوم در خاورمیانه باستان بوده است. بنابراین، کتاب مقدس محصول یک سنت طولانی شفاهی و مکتوب است که در آن متون اولیه تفسیر و شرح داده می‌شدند و افراد بسیار در این فرایند نقش داشته‌اند (Forestell 2003, 494-5).

در دوره معاصر نیز نظریه‌های مطرح در دنیای کاتولیک گرد همین مدل می‌گردند. ام. جی. لاگرانگ (M. J. Lagrange) الهام کتاب مقدس را نمونه‌ای ویژه از همکاری میان خالق و مخلوق معرفی می‌کرد و می‌گفت:

خدا عمل را در نویسندگان پدید می‌آورد و در همان زمان آنان را واقعاً آزاد می‌گذارد. خدا علت اصلی است و نویسنده علت ابزاری و البته آزاد است. الهام عطیه‌ای است که خدا از طریق آن وارد عمل آزاد نویسنده می‌شود و آن عمل را به خود اختصاص می‌دهد، به نحوی که می‌توان نویسنده را ابزار خداوند نامید.

پاپ پیوس دوازدهم (۱۹۳۹-۱۹۵۸) از «ابزار زنده‌ای» سخن می‌گوید:

عقل به او داده شده است... و تحت نیروی الاهی عمل می‌کند، [او] استعداد‌های خویش را چنان به کار می‌گیرد که هر کسی به راحتی از اثری که قلم او بجا گذاشته است، می‌تواند «شخصیت و خصوصیات خاص او را» تشخیص بدهد (Focant 2004, 720).

شورای واتیکان دو، همین نظر را با وضوح بیشتری این گونه بیان کرد:

خداوند برای تألیف این نوشته‌های مقدس، انسان‌هایی را برگزید که تمام استعدادها و توانایی‌های آنان را به کار گرفته بود، به نحوی که، در حالی که او در آنان و از طریق آنان عمل می‌کرد، آنان می‌نوشتند، به‌عنوان نویسندگان واقعی، هر آنچه را که مطابق خواست او بود، و تنها همان‌ها را می‌نوشتند» (Ibid., 721).

نظریهٔ املائی

نظریهٔ املائی (dictation or mechanical theory of inspiration) بیان می‌کند که خدا پیام خویش را به نویسندگان کتاب مقدس املاء کرده است. شبیه به زمانی که شخصی نامه‌ای را به منشی‌اش املاء می‌کند.

آیات و عبارات متعددی نیز در کتاب مقدس وجود دارند که می‌توان آنها را مؤید این نظریه دانست. اشعیا می‌نویسد: «و خداوند مرا گفت: "لوحی بزرگ به جهت خود بگیر و بر آن با قلم انسان برای مهیرشلال حاش‌بزن بنویس...» (اشعیا ۸، ۱). همچنین پیامبران را می‌توان «شنوندگان» کلمات خدا توصیف کرد: «خداوند در گوش من گفت: به درستی که خانه‌های بسیار خراب خواهد شد...» (اشعیا ۵، ۹؛ ۲۲، ۱۴؛ و حزقیال ۹، ۱). عباراتی نیز که می‌گویند خدا به واسطهٔ فردی برگزیده سخن می‌گوید را هم می‌توان بر الهام ابزاری حمل کرد و هم بر الهام املائی.

مدل املائی الهام طرفدارانی در کلیسای اولیه داشته است؛ برای مثال، یوسیبوس معتقد بود که کتاب مقدس را روح القدس املا کرده است و یا جروم از «روح القدس که این چیزها





را به واسطهٔ رسولان الهام کرد» سخن می‌گفت. آگوستین نیز با نظر به چنین تلقی‌ای از الهام می‌نویسد: «مسیح سر همهٔ شاگردان است که همچون اعضای بدن او [مسیح] هستند. زمانی که این شاگردان آنچه مسیح نشان داده بود و گفته بود را نوشتند، می‌توان گفت که خود مسیح بود که آنها را نوشت؛ زیرا اعضای بدن همان چیزی را ابراز می‌کنند که سر به آنها املاء کرده باشد» (Focant 2004, 719).

کالون نیز از املائی کتاب مقدس از سوی روح القدس سخن می‌گوید. نظریهٔ املائی، نظریهٔ غالب در دورهٔ ارتدوکسی پروتستان در قرن هفدهم میلادی است؛ برای مثال کورنشت ادعا می‌کند که:

روح القدس در الهام خود به پیامبران و رسولان، تنها محتوای کتاب مقدس و یا معانی کلمات را به آنان الهام نکرد تا آنان با ارادهٔ آزاد خویش این اندیشه‌ها را بر اساس کلمات و سبک خویش بیان کنند. بلکه در واقع، روح القدس تک تک کلمات و اصطلاحات را به آنان وحی و املاء کرد (Law 2001, 59).

بر این نظریه نیز اشکال‌هایی وارد شده است از جمله این که اگر به الهام املائی معتقد باشیم و خدا تمام کلمات کتاب مقدس را برگزیده و به نویسندگان الهام کرده باشد، باید شاهد یکپارچگی در نحوهٔ بیان، سبک و شیوهٔ تمام نوشته‌های کتاب مقدس باشیم (Chafer & Walvoord 1974, 18)، حال آن که حتی نیم‌نگاهی به کتاب مقدس نیز خلاف این مطلب را نشان می‌دهد؛ زیرا کتاب مقدس در بردارندهٔ سبک‌های گوناگون بیانی و نوشتاری است. به همین دلیل است که اوکالینز در کتاب خود الاهیات بنیادین، می‌پرسد:

آیا سبک روح القدس از زمانی که نامه‌های پولس نوشته شدند تا مدتی بعد که اناجیل نوشته شدند تغییر کرد؟ اگر نویسندگان انسانی در فرایند نوشتن آنها نقشی واقعی نداشته باشند، علت آن تفاوت‌ها تنها می‌تواند تغییر شیوهٔ مرموز و یا دلخواهی و بی‌دلیل خدا باشد که شیوه‌اش را تغییر بدهد (O'Collins 1981, 231).

این اشکال به نظریهٔ ابزاری نیز وارد است؛ زیرا – بنابر نظریهٔ الهامی – هر آنچه افراد ملهم

گفته یا نوشته‌اند سخن خود آنان نبوده است، بلکه همه از آن خدا بوده است؛ پس چرا سخن خداوند این قدر متنوع و گوناگون شده است.

اما اشکال دیگری که بر هر دو نظریه وارد است این است که اگر واژه‌های کتاب مقدس به نویسندگان املاء شده است و یا این که نویسندگان صرفاً بلندگویی در دستان خدا بوده‌اند، دیگر نباید اثری از شخصیت و ویژگی‌های فردی نویسندگان و یا سخنان شخصی آنان در نوشته‌ها دیده شود (محمدیان، ۱۳۸۱، ۳۸)؛ حال آن که در بسیاری از موارد عبارت‌های کتاب مقدس نشان‌دهنده خصوصیت نویسنده انسانی آن است. برای مثال، اگر تصور کنیم که دعای پولس در رومیان^۴ را روح القدس به او الهام کرده باشد، این دعا و سخنان معنای خویش را از دست می‌دهند (Chafer & Walvoord 1974, 18). از سوی دیگر، هر چند آیاتی در کتاب مقدس وجود دارد که می‌تواند مؤید نظریه‌های ابزاری و املائی باشند؛ اما آیات و عبارت‌هایی نیز هستند که در نفی این دو نظریه عمل می‌کنند؛ مانند آیه‌ها و عبارت‌های مربوط به مأموریت دادن به حننیا:

در دمشق شاگری به نام حننیا بود. خداوند در رؤیایی او را بخواند: «حننیا»، پاسخ گفت: «لیبک ای خداوند». خداوند گفت: «روانه شو و به کوچه مستقیم برو...». حننیا پاسخ گفت: «ای خداوند، از بسیاری کسان شنیده‌ام که از این مرد سخن گفته‌اند و...». لیبک خداوند او را گفت: «برو، چه این مرد وسیله برگزیده من است...» (اعمال رسولان ۹، ۱۰-۱۵).

در عهد قدیم نیز شاهد چنین آیاتی هستیم؛ مانند جایی که خدا به ارمیا مأموریت می‌دهد: پس کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «قبل از آنکه تو را در شکم صورت بندم تو را شناختم و قبل از بیرون آمدن از رحم تو را تقدیس نمودم و تو را نبی امته قرار دادم». پس گفتم: «آه ای سلطان تعالی خداوند اینک من تکلم کردن را نمی‌دانم چون که طفل هستم». اما خداوند مرا گفت: «مگو من طفل هستم زیرا هر جایی که تو را بفرستم خواهی رفت و...» (ارمیا ۱، ۴-۱۰؛ نیز ببینید: خروج ۳، ۱-۴؛ ۱۷، ۴-۷).

۱۰۳



الهام واژه‌ها: بررسی نظریه‌های لفظ‌محور...



این آیات نشان می‌دهند که در جریان الهام نه تنها آگاهی و شخصیت فرد معلق نشده است؛ بلکه آنان به گفت‌وگو با خدا پرداخته‌اند و حتی در ابتدا در مقابل الهام و دستور خداوند مقاومت نشان داده‌اند و در داستان حنیا، خداوند [مسیح برخاسته از مرگ] او را ترغیب به انجام کار می‌کند. و یا در رساله اول پطرس (۱، ۱۰-۱۲) پیامبران چنان تصویر شده‌اند که آگاهانه و خلاقانه در شکل دادن و انتقال پیام الاهی نقش دارند.

برای حل این مشکل، تصویر دیگری از الهام املائی مطرح شده است که در آن، الهام الاهی بسیار شبیه رابطه میان یک رئیس با یک منشی کاملاً مورد اطمینان است. در چنین مدلی رئیس موضوعات کلی، طرح کلی نوشته و برخی از ایده‌های اصلی نوشته را مطرح می‌کند و احتمالاً یک یا دو عبارت خوب که باید در متن بیابند را پیشنهاد می‌کند. منشی نوشته مورد نظر را پدید می‌آورد که سپس اصلاح می‌شود و به صورت نهایی درمی‌آید (Law 2001, 60).

اما مشکل این بیان از الهام املائی آن است که الهام را تا اندازه زیادی به مفاهیم و محتوا محدود کرده است و از الهامی بودن واژه‌ها و کلمات دست کشیده و به نظریه‌های غیرلفظی در باب الهام شبیه شده است.

نظریه لفظی

طرفداران نظریه لفظی (verbal inspiration) معتقدند کلمات کتاب مقدس نیز الهامی‌اند؛ یعنی خداوند صرفاً معنا و پیام را الهام نکرده، بلکه انتخاب کلماتی که نویسندگان برگزیدند نیز به الهام الاهی بوده است. این نگاه را می‌توان در آثار کلمنت اسکندرانی و ایرنئوس دید. کلمنت در تفسیر آیه دوم تیموتاؤس ۳، ۱۵^۵ ادعا کرد: «حروفی که ما را مقدس و الاهی می‌سازند خود مقدس هستند؛ و در نتیجه بعضی از رسولان نوشته‌هایی که از این حروف و هجاهای مقدس پدید آمده‌اند، یعنی متون مقدس، را «ملهم از خدا» نامیده‌اند». نشانه‌هایی از اعتقاد به الهام لفظی را می‌توان در آثار اورینگن و جروم نیز دید؛ اگرچه این دو نفر اعتقاد به الهام لفظی را با اعتقاد به «درجه‌بندی کتب مقدس» جمع کرده‌اند.

نظریه الهام لفظی در دوره ارتدوکی پروتستان، اهمیت بیشتری یافت. ماتیاس فلاتسیوس

(Matthias Flacius) تا جایی پیش رفت که حتی نقطه گذاری متن عبری عهد قدیم را نیز کار روح القدس دانست و گفت: «اگر کلیسا اجازه دهد که شیطان این نظریه را (که مصوت‌های عبری بعدها اضافه شده‌اند) ثابت کند، آنگاه آیا تمام کتاب مقدس برای ما نامطمئن و مشکوک نمی‌شود؟» (Law 2001, 62).

در دوره‌های اخیر نیز الاهی‌دانان مکتب پرینستون، که شاخص‌ترین نماینده آنان بنجامین بی. ورفیلد است، به دفاع از نظریه الهام لفظی پرداختند. ورفیلد این نظریه را چنین تعریف می‌کند:

کلیسا... از ابتدا بر این باور بوده است که کتاب مقدس کلام خداست؛ به این معنا که کلمات - اگرچه انسان‌ها آنها را نوشته‌اند و به نحوی انکارنشده‌اند؛ نشانه‌های منشأ انسانی را با خود دارند - تحت تأثیر روح القدس نوشته شده‌اند؛ به نحوی که می‌توان آنها را کلمات خدا نیز دانست؛ یعنی بیانی کافی از اندیشه و اراده او [خدا]. این مطلب همواره مورد پذیرش بوده است که تألیف مشترک به این مطلب اشاره دارد که هدایت و نظارت روح القدس شامل انتخاب کلمات توسط نویسندگان نیز می‌شود (الهام لفظی) و محصول آن را از هر چیزی که با نویسندگی الاهی تناقض داشته باشد حفظ می‌کند - و بدین طریق، آن اطمینانی را تضمین می‌کند که نویسندگان کتاب مقدس در همه جا مسلم گرفته‌اند و در متون مقدس بیان کرده‌اند (یعنی خطاناپذیری) (Warfield 1970, 173).

در نگاه اول، این نظریه بسیار شبیه نظریه املائی است؛ اما حامیان این نظریه بیان می‌کنند که خداوند پیام خویش را مستقیماً به انبیا و رسولان دیکته نمی‌کند؛ بلکه شرایطی را پدید می‌آورد که نویسندگان کتاب مقدس را قادر می‌سازد تا پیام الهی را به زبانی منتقل کنند که خدا آن را بهترین و مناسب‌ترین می‌داند. خدا برای ایجاد این شرایط محیط زندگی فرد منتخب خویش را مدیریت می‌کند؛ شرایطی مانند محیط تولد، خانواده، فرهنگ، اشتغال، تحصیلات و مسائلی از این قبیل که در شکل‌گیری شخصیت و ادبیات یک فرد مؤثرند. خدا

۱۰۵



الهام و آزه‌ها: بررسی نظریه‌های لفظ‌محور...



با مدیریت و هدایت زندگی فرد ملهم باعث می‌شود که او پیام خدا را دقیقاً با همان کلماتی به مردم منتقل کند که مد نظر خدا است (Law 2001, 64)؛ یعنی مثلاً چون خواست خدا آن بود که برای قوم خودش نامه‌هایی همانند نامه‌های پولس رسول بنویسد، شخصی به نام پولس را آماده کرد تا این نامه‌ها را به نگارش درآورد. از آنجا که نویسندگان کتاب مقدس دقیقاً آن چیزی را نوشتند که منظور نظر خدا بود، می‌توان از الهامی بودن تمامی کلمات کتاب مقدس سخن گفت و کتاب مقدس را کلام خدا نامید (لین، ۱۳۸۰، ۴۰۳).

یکی از دلایل و استدلال‌های حامیان کسانی که معتقدند کلمات کتاب مقدس نیز باید الهامی باشد این است که امکان ندارد محتوا و مطالب کتاب مقدس الهامی باشد اما کلمات آن الهامی نباشد؛ زیرا اندیشه‌ها با کلمات بیان می‌شوند و این واژه‌ها هستند که مطالب و مفاهیم را منتقل می‌سازند. فکر در ما به وسیله کلمات به وجود می‌آید و انتقال می‌یابد؛ این دور را نمی‌توان از یک‌دیگر جدا ساخت. پس اگر کلمات الهامی نباشند، الهامی بودن محتوا نیز مورد تردید خواهد بود (تیسن، بی‌تا، ۶۳).

اما نظریه لفظی الهام نیز با مشکلاتی روبه‌رو است. تحلیل ادبی و تاریخی این نوشته‌ها نشان داده است که بسیاری از نوشته‌های کتاب مقدس نتیجه فعالیت یک نفر نیستند؛ بلکه پیدایش آنها در دوره‌ای طولانی و تحت تأثیر افرادی ناشناس رخ داده است^۷ و بنابراین، یکی از پایه‌های این نظریه سست می‌شود؛ زیرا یک نویسنده خاص وجود نداشته است که هدایت و مدیریت زندگی او به تولید کلمات مورد نظر خدا بینجامد. یکی از راه‌های پاسخ دادن به این اشکال، گسترش الهام به تمام کسانی است که در پدید آمدن متن نقش داشته‌اند؛ یعنی تمام افراد دخیل را «ملهم» (به معنای پیش گفته) بدانیم. راه دیگر برای پاسخگویی به این اشکال آن است که «ملهم بودن» را مختص به پدید آورنده نسخه نهایی متون کتاب مقدس بدانیم. در این صورت، متونی که پدید آورنده نهایی از آنها استفاده کرده است، اهمیت چندانی ندارند. اما این پاسخ نیز اشکالاتی دارد؛ زیرا در بسیاری از موارد خود پیامبران پدید آورندگان نهایی متن نبوده‌اند. سخنان انبیا و رسولان تا مدت‌ها به صورت شفاهی و گاه مکتوب منتقل می‌شد تا این که به صورت نوشته نهایی درآید (مانند روایات اناجیل از زندگی

عیسی که با واسطه نقل شده و نوشته شده‌اند). بنابر فرض فوق که صرفاً پدیدآورنده نهایی را دارای الهام مورد نظر می‌داند، سخنان پدیدآورنده نهایی الهامی تر از پیامبر یا رسولی است که آن سخنان را گفته است (Law 2001, 64-5).

الهام کامل

گفته می‌شود که نظریه‌های لفظ‌محور سه ویژگی مشترک دارند؛ اول تعهد آنها به «الهامی بودن واژه‌ها»، دوم اعتقاد به «الهام کامل» کتاب مقدس (plenary inspiration) و سوم باور به «خطاناپذیری» کتاب مقدس (Bowden 2005, 629). در واقع، الهام کامل محدودۀ الهامی بودن را در نظریه‌های «لفظ‌محور» تعیین می‌کند. چنان‌که گفتیم یک نظریه در باب الهام به دو امر می‌پردازد: اول سازوکار الهام و دیگری محدودۀ الهام. آنچه در بالا گفته شد، یعنی الهام ابزار، املائی و لفظی، ناظر به تبیین سازوکار الهام در نظریه‌های لفظ‌محور بود و الهام کامل ناظر به تبیین محدودۀ الهام در این نظریه‌ها است.

۱۰۷



الهام واژه‌ها: بررسی نظریه‌های لفظ‌محور...

بسیاری از کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها مدافع «الهام کامل» هستند. شورای ترنت تهدید کرد که تمام کسانی را که الهامی بودن نوشته‌های کتاب مقدس را «به صورت کامل و در تمام قسمت‌هایش» تأیید نکنند از کلیسا طرد خواهد کرد (تکفیر خواهد کرد) (Ibid., 630) و در شورای اول واتیکان نیز بار دیگر بر موضع شورای ترنت تأکید شد (Law 2001, 66). الهامی دانان انجیلی نیز به شدت از «الهام کامل» دفاع می‌کنند؛ برای مثال وُرفیلد در دفاع از این نظریه چنین می‌گوید:

نه فقط قسمتی از کتاب مقدس، بلکه تمامی آن الهامی است. تمامی بخش‌ها به‌طور یکسانی الهامی‌اند: اموری که با عقل می‌توان آنها را درک کرد به اندازه اسرار؛ مسائل تاریخی و علمی به اندازه مسائل ایمانی و آیینی؛ کلمات به اندازه اندیشه‌ها (Warfield 1970, 113).

او معتقد است کلیسا از همان ابتدا به الهام کامل کتاب مقدس باور داشته است و می‌نویسد: این آموزه «اعتقاد قوم خدا از روز رویش آن تا به امروز بوده است» (Ibid., 106).



کاتولیک‌ها نیز بارها نظریه‌هایی را که الهام کتاب مقدس را به مواردی خاص (مانند عقاید و اخلاق) محدود کرده‌اند، مردود دانسته‌اند. پاپ لئوی هشتم معتقد است که نمی‌توان الهام کتاب مقدس را محدود کرد؛ به اعتقاد او:

این خطایی مسلم و نپذیرفتنی است، که الهام را صرفاً محدود به بخش‌هایی خاص از کتاب مقدس بدانیم... سخن کسانی که... می‌پذیرند الهام الهی به امور ایمانی و اخلاقی مربوط است و نه بیش از این... این سخن تحمل‌ناپذیر است (Sri, 1999).

شواهد بسیاری در آثار آباء کلیسا در حمایت از این نظریه وجود دارد. ایرنئوس کتاب مقدس را «روحانی در تمام بخش‌ها» می‌دانست. گریگوری نیسایی (Gerigory of Nyssa) در تفسیر دوم تیموتاؤس گفت که این آیه به این معناست که تمام کتاب مقدس از روح القدس سرچشمه گرفته است. اورینگن و گریگوری نازیانزیوسی معتقد بودند که تأثیر روح القدس، بی‌اهمیت‌ترین جزئیات کتاب مقدس را نیز دربرمی‌گیرد. اورینگن حتی موارد نامناسب گرامری و سبک‌شناختی کتاب مقدس را نیز تحت هدایت روح القدس می‌دانست. جروم در پاسخ به کسانی که در اهمیت روحانی نامه پولس به فلیمون شک داشتند، می‌گوید که شک این افراد نشان‌دهنده ناتوانی آنان در تشخیص قدرت و خردی است که در این نامه وجود دارد. یوحنا زین‌دهان معتقد بود که هیچ چیز اضافه‌ای در کتاب مقدس وجود ندارد؛ به همین دلیل معتقد بود که حوادث تاریخی و نام‌های ذکر شده در کتاب مقدس نیز از نظر روحانی دارای اهمیت‌اند و حتی درباره منشأ الهی درودهایی که پولس در رومیان (باب ۱۶) به افراد مختلف می‌فرستد دو موعظه نوشت (Law, 2001, 68).

پی‌نوشت‌ها

۱. وَيَهُوه موسى را خطاب کرده گفت: «آگاه باش بصلئیل بن‌اوری بن‌حور را از سبط یهودا به نام خوانده‌ام. و او را به روح خدا پر ساخته‌ام و به حکمت و فهم و معرفت و هر هنری برای اختراع مخترعات تا در طلا و نقره و برنج کار کند. و برای تراشیدن سنگ و ترصیع آن و درودگری چوب تا در هر صنعتی اشتغال نماید. و اینک من اهلویاب بن‌اخیسامک را از سبط دان‌انباز او ساخته‌ام و در دل همه دانادلان حکمت بخشیده‌ام

- تا آنچه را به تو امر فرموده‌ام بسازند؛ خیمهٔ اجتماع و تابوت شهادت و کرسی رحمت که بر آن است و تمامی اسباب خیمه و...»
۲. Virgil (۱۹-۷۰ ق م) شاعر رومی و خالق شاهکار *Aeneid*، تأثیرگذارترین اثر ادبی روم باستان. وسیله‌ای که برای نواختن برخی از سازهای موسیقی به کار می‌رود.
۳. «در مسیح راست می‌گویم و دروغ نمی‌گویم - وجدان من در روح القدس بر من گواهی می‌دهد. در دل خویش اندوهی بزرگ و دردی دائم دارم؛ چرا که آروز داشتم بهر برادران خویش که بر حسب جسم از تبار من اند، خود نفرتی باشم...» (۹: ۱-۳).
۴. «نامه‌های [کتاب] مقدس را از خردسالی می‌شناسی. آنها قادرند حکمت را بهر تو بهار مغان آورند که به نجات از راه ایمان به مسیح عیسی رهنمون می‌شود».
۵. وجود خطا و تناقض در کتاب مقدس باعث شده است تا برخی از الاهی‌دانان مسیحی الهامی بودن کتاب مقدس را به مواردی مشخص محدود کنند؛ معمولاً این دیدگاه را نظریهٔ «درجه بندی کتاب مقدس» (theory of the gradation of scripture) می‌نامند. طبق این دیدگاه لازم نیست مطالبی مانند داستان‌ها و حوادث تاریخی را نیز الهامی بدانیم و یا می‌توانیم آنها را دارای درجهٔ الهامی پایین‌تری بدانیم؛ زیرا این مطالب از نظر اعتقادی و معنوی اهمیتی ندارند.
۶. این مطلب را به ویژه می‌توان در نوشته‌های عهد قدیم مشاهده کرد که غالباً نتیجهٔ گردآوری و ویرایش چندین منبع هستند.



کتاب‌نامه

۱. پیترز، اف. ئی (۱۳۸۴ ه‍.ش) یهودیت، مسیحیت و اسلام، ترجمه حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
۲. تیسن، هنری (بی‌تا) الاهیات مسیحی، ترجمه ط میکائیلیان، تهران: انتشارات حیات ابدی.
۳. لین، تونی (۱۳۸۰ ه‍.ش) تاریخ تفکر مسیحی، ترجمه آسریان روبرت، تهران: نشر و پژوهش فروزان روز.
۴. محمدیان، بهرام (۱۳۸۱ ه‍.ش) مترجم، دایرةالمعارف کتاب مقدس، تهران: انتشارات سرخدار.
5. Arfield, Benjamin Breckinridge (1970) *The Inspiration & Authority of the Bible*. Edited by Craig Samuel. Philadelphia: Presbyterian & Reformed Publishing Company.
6. Bowden, John. (2005) *Christianity: the Complete Guide*. London: Continuum.
7. Chafer, Lewis Sperry, and F. Walvoord John (1974) *Major Bible themes: 52 vital doctrines of the Scripture simplified & explained*. Zondervan, 1974.
8. Focant, Camille. (2004) *Encyclopedia of Christian theology*. Edited by Yves Lacoste Jean. New York: Routledge.
9. Forestell, J. T. (2003) "Biblical Inspiration." *New Catholic Encyclopedia* (D. C) 7.
10. Law, David R. (2001) *Inspiration*. Edited by Iest. London: Continuum.
11. Metzger, Bruce M. (1993) and D. Coogan Michael. *The Oxford companion to the Bible*. New York: Oxford University Press.
12. O'Collins, Gerald (1981) *Fundamental Theology*. London: Darton: Longman & Todd.
13. Pink, W. (1981) *The Divine Inspiration of the Bible*. Grand Rapids, MI: Christian Classics Ethereal Library, Retrived from.
14. rembath, Kern Robert (1987) *Evangelical Theories of Biblical Inspiration; A Review & Proposal*. New York: Oxford University Press.
15. Sri, Edward P. (1999) *Taking God at His Word; A Catholic Understanding of Biblical Inerrancy*. Catholics United for the Faith, Inc.

